

نقش سیاست‌های قومی‌مذهبی در بروز اختلافات اقوام و مذاهب در سوریه (۱۹۲۰-۲۰۱۸)

علی داوطلب^۱
سیدمحمدعلی تقوی^۲
محسن خلیلی^۳
وحید سینایی^۴

چکیده

جنگ داخلی سوریه محصول مجموعه‌ای پیچیده از عوامل داخلی و خارجی است. در این پژوهش، علل داخلی بروز بحران سوریه از زاویه روند تحول مناسبات قومی و مذهبی در این کشور بررسی می‌شود. پرسش پژوهش آن است که سیاست‌های قومی-مذهبی دولت‌های سوریه چه تأثیری بر مناسبات اقوام و مذاهب در این کشور و نهایتاً بروز بحران کنونی داشته‌اند. این پژوهش بازه زمانی فروپاشی امپراتوری عثمانی تا ۲۰۱۸ را دربرمی‌گیرد. روش تحقیق تاریخی بوده و چارچوب نظری آن «الگوهای سیاست قومی» ارائه شده توسط مارتین مارجر است. طبق یافته‌های این پژوهش، سیاست قومی‌مذهبی حکومت سوریه در دوره قیمومیت فرانسه، الگوی تکثرگرایی نابرابر با هدف برجسته کردن هر چه بیشتر تمایزات میان اقلیت‌های قومی‌مذهبی و اکثریت عرب سنی سوریه به منظور متحد کردن آن‌ها علیه جریان استقلال‌طلبی سوریه برپایه ناسیونالیسم عرب سنی بوده است. سیاست‌های قومی-مذهبی حکومت‌های دوره استقلال نیز مبتنی بر الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری در مورد اکثریت عرب سنی و اقلیت‌ها بوده است. این سیاست در مورد کردها متضمن تکثرگرایی نابرابر شدید به صورت تلاش برای اخراج و نابودسازی فیزیکی و فرهنگی آن‌ها نیز بود. فرضیه پژوهش آن است که سیاست تکثرگرایی نابرابر دولت قیم فرانسیسوی حاکم بر سوریه و سیاست همانندسازی دولت‌های دوران استقلال، علی‌رغم اهداف متضاد، در یک جهت حرکت کرده و موجب بروز حس سوءظن، بی‌اعتمادی و احساس خطر دائمی هم در حکومت‌ها و هم در گروه‌های قومی‌مذهبی و نهایتاً تداوم و تشدید منازعات اقوام و مذاهب در این کشور شده است.

کلیدواژه‌ها: سوریه، تکثرگرایی، سیاست قومی‌مذهبی، قومیت، ناسیونالیسم، همانندسازی.

^۱ - کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

^۲ - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول: smataghavi@um.ac.ir

^۳ - استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

^۴ - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۱

Syrian Governments' Policies and Emergence the Ethnic-Religious Disputes (1920-2018)

Ali Davtalab

MA in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Seyed Mohammad Ali Taghavi¹

Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Mohsen Khalili

Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Vahid Sinaei

Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

This study examines the internal causes of the Syrian crisis from the perspective of the development of ethnic and religious relationships in the country. The research question is: how the Syrian government's ethnic-religious policies have affected the ethnic-religious relations in this country, leading to the current crisis. This research covers the period beginning from the collapse of the Ottoman Empire until 2018. The research method is historical and its theoretical framework is the "Ethnic Policy Patterns" presented by Martin Marger. According to this framework, the Syrian government's ethnic-religious policy during the French mandate was "unequal pluralism" aimed at further accentuating the differences between the ethnic-religious minorities and the Syrian Sunni Arabs majority in order to hinder Syrian independence championed by Sunni Arab nationalists. Ethnic-religious policies of the governments during the period of independence were also based on cultural and structural "assimilation" in favor of the Sunni Arab majority. The Kurds became subject to expulsion and extermination both physically and culturally. The "unequal pluralism" policy of the French guardian government and the "assimilation" policy of the independent era, despite their different goals, have moved in the same direction, and had the same results. The profound cultural and structural effects of these policies have created a continual sense of suspicion, distrust, and feeling of danger among ethnic-religious groups. This has led to the continuation and intensification of ethnic-religious disputes and conflicts in the country that ultimately brought about the current crisis and the ongoing full-scale war.

Keywords: Syria, assimilation, ethnic-religious policy, ethnicity, nationalism, pluralism.

¹ Corresponding Author: smataghavi@um.ac.ir

مقدمه

منازعه داخلی در سوریه اکنون وارد نهمین سال خود شده است و البته دولت بشار اسد طی سه سال اخیر به تدریج توانسته است با بیرون راندن شورشیان از بیشتر متصرفات‌شان، حاکمیت خود را بر کشور تحکیم بخشد. با این حال پرسش از علل مختلف وقوع جنگ نه ساله و ممانعت از بروز مجدد آن همچنان شایسته تحقیق است. در این پژوهش عوامل خارجی مانند اسرائیل که بی‌ثباتی رقیب قدرتمندی مانند سوریه را به نفع خود می‌داند و حمایت آمریکا از این سیاست و نیز نقش تخریبی عربستان مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، زیرا در ادبیات سیاسی مرتبط با جنگ داخلی در سوریه تا حد زیادی به این عوامل مهم پرداخته شده است. این پژوهش خود را به بررسی عوامل داخلی و به خصوص مناسبات جوامع قومی و مذهبی محدود کرده است. زمینه داخلی بحران جمعیتی سوریه، در تنوع قومی مذهبی این کشور است. ایجاد یک نظم جدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستلزم یافتن راه مناسب برای تعامل با این تنوع است. چنین ترکیب جمعیتی ناهمگون، از علل بروز چالش‌های ناگزیر سیاسی و اجتماعی مختلفی بوده است.

جمعیت سوریه در سال ۲۰۱۰ بیش از ۲۲ میلیون نفر بوده که از نظر قومی ۹۰/۳ درصد آن عرب و مابقی ۹/۷ درصد، کردها و اقلیت‌های کوچک آرامی، ارمنی، چرکس، کلدانی و ترکمن هستند. از نظر مذهبی ۸۶ درصد جمعیت سوریه مسلمان هستند شامل: مسلمانان سنی ۷۴ درصد (که ۷ تا ۹ درصد آن‌ها را کردها تشکیل می‌دهند)، علویان ۱۳ درصد، مسیحیان ۱۰ درصد، عرب دروزی ۳ درصد، دیگر فرقه‌های مسلمان و ایزدی‌ها و یهودیان ۱ درصد (Ajourloo, 2011, p. 57). به لحاظ تاریخی سوریه به دلیل واقع شدن در نقطه اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا در شرق مدیترانه، از یک موقعیت راهبردی برخوردار بوده و از یک سو مورد توجه ادیان بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت، و از سوی دیگر مورد توجه قدرت‌های بزرگ و کانون جنگ‌های آنان و همچنین پناهندگی‌ها و مهاجرت‌های اقوام مختلف بوده است. به همین دلیل سوریه ترکیبی نامتجانس از گروه‌های قومی و مذهبی گوناگون است (Rajabi, 2012, p. 20; Niakoui, 2012, p. 12). انسجام اجتماعی ضعیف ناشی از این تنوع و وجود مطالبات قومی و مذهبی در مقابل مطالبات ملی همواره به عنوان یک مشکل اجتماعی جدی در تاریخ سیاسی سوریه مطرح بوده است. ندادن پاسخ صحیح به این مطالبات توسط حکومت‌های سوریه به خصوص از دوران استقلال از ۱۹۴۶ به بعد سبب بروز بحران‌های اجتماعی و سیاسی بزرگی در تاریخ سیاسی سوریه، مانند کودتاهای پی در پی، شورش اخوان المسلمین در شهر حما در ۱۳۶۰ و نیز شورش‌های اکراد در دهه ۱۳۵۰ یا در ۱۳۶۵، گردیده است. گروه‌های قومی - مذهبی سوریه در مناطق جغرافیایی مشخصی متمرکز هستند و این ویژگی موجب تشدید شکاف‌های قومی - مذهبی بوده است (Soltaninezhad et al., 2017, p. 13). علویان به

رهبری خاندان اسد در رأس حاکمیت نظام سوریه قرار دارند ولی اکثریت مردم سوریه را سنی‌ها تشکیل می‌دهند. حکومت سوریه هویت خود را سکولار معرفی کرده ولی مذهب رسمی آن سنی می‌باشد. سلطه انحصاری و طولانی اقلیت علوی بر اکثریت سنی، وحدت ملی را با چالش‌های اساسی روبه‌رو کرده است (Ayorloo, 2011, p. 58).

هدف اصلی این مقاله «بررسی تأثیر سیاست‌های قومی - مذهبی دولت‌های سوریه بر مناسبات اقوام و مذاهب در این کشور از زمان فروپاشی عثمانی تا ۲۰۱۸» می‌باشد. این بازه زمانی نقطه عطف تحولات تاریخ سیاسی سوریه پس از جنگ جهانی اول است که شامل دو دوره استعمار (قیمومیت فرانسه) و استقلال این کشور می‌شود. برخلاف بیشتر پژوهش‌ها که به تأثیر عوامل بیرونی بر بحران سوریه توجه دارند، تمرکز و تأکید تحقیق حاضر بر ریشه‌یابی بحران با اتکا بر عوامل درونی ساختار اجتماعی سیاسی این کشور با محوریت قومیت و مذهب می‌باشد. پرسش پژوهش آن است که سیاست‌های قومی مذهبی دولت‌های سوریه چه تأثیری بر مناسبات اقوام و مذاهب در این کشور و نهایتاً بروز بحران کنونی نهاده‌اند. روش تحقیق تاریخی بوده و چارچوب نظری آن «الگوهای سیاست قومی» ارائه شده توسط مارتین مارجر است. برای این منظور، سیاست قومی دولت‌های مستقر در سوریه در قبال چهار گروه عمده قومی مذهبی شامل اعراب سنی، علویان، مسیحیان و کردها با استفاده از چارچوب نظری مارجر مورد بررسی قرار می‌گیرد. از سایر اقلیت‌های قومی مذهبی نظیر دروزیان، یهودیان، ترکمن‌ها و چرکس‌ها به دلیل جمعیت کم و عدم تأثیرگذاری عمده بر وضعیت سیاسی سوریه صرف نظر گردیده است.

ادبیات پژوهش

ابوطالب احمدی‌ارکمی و همکارانش در مقاله «تبیین موقعیت حکومت علویان سوریه پس از وقوع بحران» نتیجه گرفتند سوریه در حکومت بشار اسد از نظر شاخصه‌های بنیادی حکومت نظیر سرزمین، جمعیت، حاکمیت و شناسایی به شدت تضعیف شده است (Ahmadi Arkami et al., 2017). محمدتقی قرلسفلی و اکبر حبیبی‌رضی‌آباد در بررسی «تأثیر جهانی شدن بر خاص‌گرایی‌های قومی در خاورمیانه» اظهار داشتند جهانی شدن در کشورهای خاورمیانه به ویژه سوریه با ساختار پیچیده قومی - مذهبی آن موجب تجهیز خرده‌فرهنگ‌ها در کنار تضعیف حاکمیت ملی و تشدید تنش‌های قومی شده است (Ghezelsoufla & Habibi Raziabad, 2016). یدالله دهقان و همکارانش در دو تحقیق خود در بررسی تأثیر اختلافات قومی - مذهبی و شکاف‌های اجتماعی بر رشد رادیکالیسم در سوریه، از منظر «نظریه جنبش‌های اجتماعی» آلن تورن و «نظریه احیاگرایانه اسلامی» و «نظریه سه‌سطحی شکاف‌های اجتماعی» منزا و بروکز، نتیجه گرفتند که شکاف‌ها و اختلافات قومی مذهبی سوریه همواره به عنوان یک چالش و

تعارض اصلی ریشه‌دار در تاریخ سوریه، از زمان استقلال به بعد مطرح بوده است. این معضل به خصوص در دوران حکومت حزب بعث و حکومت علویان روز به روز عمیق‌تر و شدیدتر و باعث افزایش روزافزون موج نارضایتی‌ها از دولت مرکزی سوریه شد (Dehghan et al., 2016). خلیل‌الله سردارنیا و فائزه کیانی در «تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف‌های اجتماعی» بر این نظرند که بحران هویت و مشروعیت ریشه‌دار و عدم دولت‌سازی فراگیر با حضور همه گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی به‌ویژه اکثریت عرب سنی، در قیام ۲۰۱۱ مؤثر بود، اما دخالت منفی کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ناشکیبایی حکومت بشاراسد و قدرت‌طلبی جریان‌ات تکفیری، این جنبش اصلاح‌طلبانه به سمت آشوب و جنگ داخلی منحرف شد (Sardarnia & Kiani, 2016). احمد زارعان در «سنخ‌شناسی شکاف‌های اجتماعی در سوریه»، شکاف‌های قومی مذهبی، و شکاف گفتمانی (اسلام - سکولار) در عرصه سیاست داخلی سوریه را عامل اصلی بروز بحران سوریه نمی‌داند؛ بلکه شکاف گفتمانی در عرصه سیاست خارجی سوریه (مقاومت - سازش) را عامل مهم در بروز بحران می‌شمارد (Zarean, 2013). نبی‌الله روحی در بررسی «سیاست خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی و اقلیت‌های قومی مذهبی» با استفاده از نظریه «موازنه فراگیر» نتیجه گرفت سیاست خارجی اسرائیل در قبال تحولات مناطق اقلیت نشین خاورمیانه، بر اساس تهدیدها و فرصت‌ها و نوع نگرش به محیط امنیتی پیرامونی، منجر به حمایت از اقلیت‌ها و دشمنی با کشورهای مسلمان بوده و طبق این دکترین استراتژیک، اسرائیل همواره به اقلیت‌های قومی - مذهبی به‌سان عامل سرمایه‌ای در تقویت منافع راهبردی خود در منطقه نگریده است (Rouhi, 2010). در اکثر این پژوهش‌ها، نقش شکاف‌های قومی و مذهبی در بروز بحران‌های متعدد و بویژه جنگ کنونی بررسی شده است، اما کمتر به تأثیر سیاست‌های قومی و مذهبی دولت‌های حاکم بر سوریه در تداوم و تعمیق این شکاف‌ها پرداخته شده است. پژوهش موجود می‌کوشد تا به بررسی این سیاست‌ها پردازد.

چارچوب نظری «سیاست قومی» مارتین مارجر

مهاجرت‌های گسترده قرون نوزده و بیست و زوال نظام استعماری اروپا در اثر جنگ جهانی دوم از عوامل اصلی پیدایش جوامع چندقومیتی بوده است. تعاملات گروه‌های قومی با یکدیگر و با دولت به شکل گیری سه الگوی عمده در مورد سیاست‌های قومی جوامع چند قومیتی منجر می‌شود. این الگوها عبارتند از: همانندسازی، تکثرگرایی مساوات‌طلبانه و تکثرگرایی نابرابر (Marjer, 1998, p. 153).

الگوی اول: همانندسازی

«هماندسازی^۱، فرایند تقلیل خط تمایز است و زمانی رخ می‌دهد که اعضای دو یا چند جامعه، گروه نژادی یا گروه اجتماعی کوچک با یکدیگر همسان می‌شوند» (Yinger, 1985, p. 30). «هدف سیاست‌های همانندسازی ترکیب زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت‌های قومی است» (Barth & Noel, 1972, p. 32). می‌توان هدف نهایی سیاست‌های همانندسازی را کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در جهت ایجاد جامعه‌ای همگن و متجانس، توزیع برابر قدرت و ثروت، تبدیل افراد قومی به شهروند و از بین بردن ادعاهای قومی علیه دولت دانست. همانندسازی در دو بعد فرهنگی و ساختاری صورت می‌پذیرد. سیاست‌های همانندسازی بر اساس «حقوق شخصی و فردی» بنا گذاشته می‌شوند (Marjer, 1998, p. 157).

هماندسازی فرهنگی

هماندسازی فرهنگی ناظر بر تبعیت یک یا چند گروه قومی از خصائص فرهنگی گروه دیگر در زمینه‌هایی مثل ارزش‌ها، رفتارها، زبان، مذهب، رژیم غذایی، آداب و رسوم و نظائر آن است تا جایی که گروه‌های سابق قابل تمیز و تشخیص از یکدیگر نباشند. علی‌رغم مبتنی بودن همانندسازی فرهنگی بر مفاهیم آزاداندیشانه نظیر «انتخاب فرد»، در عمل گروه‌های ضعیف‌تر (اقلیت‌ها) تقریباً همیشه تابع شاخص‌های گروه‌های مسلط می‌شوند (Marjer, 1998, p. 158).

هماندسازی ساختاری

هماندسازی ساختاری سطح بالاتری از تعامل اجتماعی میان گروه‌های قومی بوده و ناظر بر وارد شدن اعضاء اقلیت‌های قومی در نهادهای مختلف جامعه و قرارداد اجتماعی با گروه حاکم است تا جایی که به محو وضعیت اقلیت قومی بیانجامد. همانندسازی ساختاری ممکن است در دو سطح ابتدایی (شخصی)، یعنی تعامل میان اعضاء گروه‌های قومی متفاوت به صورت روابط شخصی، و سطح ثانویه (رسمی)، یعنی برابری در دست‌یابی به قدرت و مزایای آن از طریق حضور در درون نهادهای عمده جامعه خصوصاً اقتصاد، سیاست و آموزش و پرورش صورت پذیرد. سطح اولیه مقدمه و پیش‌نیاز تحقق سطح ثانویه است. سطح اولیه توسط دولت تعیین نمی‌شود ولی سطح دوم مستلزم تدابیر حقوقی است (Marjer, 1998, p. 159).

¹- Assimilation

تکثرگرایی قومی

تکثرگرایی^۱ قومی نقطه مقابل همانندسازی بوده و فرض اساسی آن مبتنی بر حفظ یا تشدید تفاوت‌های گروه‌های قومی است. سیاست‌های تکثرگرایانه بر اساس اصل «حقوق جمعی و گروهی» استوار هستند. میزان نهادینه شدن حقوق گروهی (جدا و افزون بر حقوق فردی) احتمالاً بیانگر مهم‌ترین عامل تمیز دهنده سیاست‌های قومی است (Van den Berghe, 1981, p. 848). تکثرگرایی نیز در دو بعد فرهنگی و ساختاری مطرح است. تکثرگرایی فرهنگی بر صیانت نظام‌های فرهنگی متفاوت تاکید دارد. تکثرگرایی ساختاری ناظر بر مجزا و منفک بودن گروه‌های قومی از یکدیگر است. به طور کلی تکثرگرایی قومی به دنبال تفکیک مطلق گروه‌ها از یکدیگر نیست. در یک جامعه چندقومیتی میان گروه‌های قومی پیوندی هر چند ضعیف در درون یک نظام مشترک سیاسی-اقتصادی و یک ساختار سازمانی همگرا وجود دارد زیرا در غیر این صورت اساساً به جای یک جامعه چندقومیتی، چند جامعه مستقل وجود خواهد داشت. دو شکل اصلی تکثرگرایی قومی مساوات‌طلبانه و نابرابر در جوامع چندقومیتی مدرن امروزی وجود دارد که هر کدام مورد استفاده ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های کاملاً متفاوت است (Marjer, 1998, p. 161).

الگوی دوم: تکثرگرایی مساوات‌طلبانه (حامی برابری)

تکثرگرایی مساوات‌طلبانه^۲ بر ایجاد تساوی بین گروه‌های مختلف با استقلال فرهنگی و ساختاری مستقل که در قدرت سیاسی و اقتصادی در حالتی تقریباً متوازن قرار می‌گیرند، دلالت می‌کند. به علاوه، انفکاک آن‌ها اساساً داوطلبانه و غیرتحمیلی است (Shibutani & Kwan, 1972, p. 51). بر اساس اصول تکثرگرایی مساوات‌طلبانه، گروه‌های قومی در چارچوب ضوابط یک نظام سیاسی-اقتصادی واحد، به صورت گروه‌های ذینفع سیاسی بر سر منافع اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند (Petersen, 1980, p. 13; Taft, 1963, p. 95; Williams, 1977, p. 20). لذا امکان بروز شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جدی بین آن‌ها کاهش می‌یابد. تفاوت‌های فرهنگی-ساختاری موجود بین این گروه‌ها توسط دولت صیانت می‌شود و ضوابط سازمانی در جهت تشویق و توزیع متناسب پاداش‌های اجتماعی براساس قومیت، تدارک دیده می‌شوند (Gorden, p. 1975). در حوزه مسئله اقتصادی نیز توزیع درآمد و مشاغل بین گروه‌های متفاوت به تناسب نقش و جایگاهشان در جمعیت ملی است (Wagley & Harris, 1958, p. 32). هر دو نوع سیاست همانندسازی و تکثرگرایانه مساوات‌طلبانه سیاست‌هایی هستند که آشکارا در

¹ - Pluralism

² - Equalitarian Pluralism

راستای کاهش سطح نزاع قومی و افزایش مساوات در زمینه توزیع منابع اجتماعی به کار گرفته می‌شوند (MacRae, 1974, p. 25; Lijphart, 1977, p. 12).

الگوی سوم: تکثرگرایی نابرابر

در تکثرگرایی نابرابر^۱، گروه‌ها تمایز ساختاری و فرهنگی خود را حفظ می‌کنند اما توازن قدرت در میان ایشان به میزان زیادی نامتناسب است. بعلاوه، تفکیک گروه‌ها و عدم مساوات در این گونه موارد معمولاً توسط دولت تجویز شده و «داوطلبانه نیست». تکثرگرایی نابرابر عمدتاً در جوامع تحت استعمار و رژیم‌های نژادپرست دنبال می‌شود، اما بعضی ویژگی‌های آن را به طور رقیق، می‌توان در جوامعی که همانندسازی و تکثرگرایی مساوات‌طلبانه را دنبال می‌کنند نیز مشاهده کرد (Marjer, 1998, p. 167). سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر از طریق اجبار دولتی که ممکن است از سوی تمامی گروه‌ها مشروع شناخته نشود دنبال می‌شوند. در چنین جامعه‌ای، دولت عاملی در دست گروه قومی مسلط است و بخش عمده مردم نه شهروند بلکه رعایا هستند (Smith, 1986, p. 24). در این سیاست قومی، هدف حفظ یا گسترش نابرابری بین گروه‌ها، و اختصاص یافتن تمامی اقتدار سیاسی و سهم عمده‌ای از ثروت مادی به گروه مسلط است (Furnivall, 1948, p. 14; Wilson, 1973, p. 25). تکثرگرایی نابرابر به دو شکل استعمار داخلی و اخراج یا نابودسازی پیاده می‌شود (Marjer, 1998, p. 168). در استعمار داخلی، گروه مسلط قومی گروه قومی اقلیت را مقهور خود می‌سازد (Hechter, 1998, p. 15). بالاترین شکل تکثرگرایی نابرابر در اخراج یا نابودسازی گروه‌های اقلیت قومی مشاهده می‌شود (Lyman, 1974, p. 21). این گونه رفتارها توسط ایدئولوژی گروه مسلط، تحت عنوان فرودستی یا فساد گروه‌های رانده شده توجیه می‌شود (Hillberg, 1979, p. 27).

سوریه معاصر (۱۹۲۰-۲۰۱۸)

تاریخ سیاسی سوریه بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی تا به امروز را می‌توان به دو دوره استعمار و قیمومیت فرانسه از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ و دوره استقلال از ۱۹۴۶ تا کنون تقسیم نمود. با شکست آلمان در جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ امپراتوری عثمانی که متحد آلمان بود تجزیه شد (Almoalem, 1985, p. 15) ارتش عربی شریف حسین با حمایت انگلیس و فرانسه در ۱۹۱۸ با شکست عثمانی‌ها در شرق اردن و فتح دمشق به سلطه ۴۰۰ ساله عثمانی بر سوریه پایان داد و پادشاهی مستقلی به

^۱- Unequal Pluralism

رهبری ملک‌فیصل پسر بزرگش ایجاد کرد (Soltaninezhad et al., 2017, p.17). طبق قراردادهای «سایکس-پیکو»^۱ در ۱۹۱۶ و کنفرانس صلح «سن‌رمو» در ۱۹۲۰ سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفتند (Rodenson, 1977, p. 22). در ۱۹۲۰ فرانسه با اقدام نظامی فیصل را سرنگون کرده و دوره قیمومیت فرانسه بر سوریه آغاز شد. طی جنگ جهانی دوم با سقوط فرانسه در ۱۹۴۰ توسط آلمان، و تشدید مبارزات استقلال‌طلبانه مردم، موضع فرانسه تضعیف شد (Emami, 1977, p. 15). در ۱۹۴۳ طی انتخاباتی تحت نظارت فرانسه «شکری القوتلی» شخصیت سیاسی ملی‌گرا به ریاست دولت رسید (Seal, 1965, p. 5) در نهایت تحت فشار شورای امنیت سازمان ملل متحد با خروج نیروهای فرانسه و انگلیس از سوریه و لبنان در آوریل ۱۹۴۶ این دو کشور به استقلال کامل رسیدند (Drinik, 1989, p. 17).

استقلال سوریه در ۱۹۴۶ آغاز دوره‌ای از بی‌ثباتی برای این کشور بود. کشمکش‌های اقتصادی با لبنان، فشارهای همزمان دو جناح از دولت‌های عرب شامل عراق و اردن از یک سو و مصر و عربستان از سوی دیگر برای اتحاد سوریه با آنان، شکست اعراب در جنگ ۱۹۴۸ با اسرائیل، وابستگی مالی به فرانسه و مجموعه دیگری از عواملی از این دست زمینه شکل‌گیری سه کودتای پی‌در پی در یک سال توسط ارتش نوپای این کشور را فراهم ساخت (Almoalem, 1985, p. 20). سرهنگ حسنی‌الزعیم (کرد) در ۱۹۴۹ به مدت ۱۳۷ روز، سرهنگ محمدسامی‌الحنای (دروزی) در ۱۹۴۹ به مدت ۱۲۸ روز و سرهنگ ادیب‌الشیشکلی (کرد) در ۱۹۴۹ با کودتا به قدرت رسیدند (Seal, 1965, p. 9). کودتای چهارم دو سال بعد مجدداً توسط ادیب‌الشیشکلی در ۱۹۵۱ رخ داد که به دیکتاتوری کامل وی منجر شد. او با ارائه یک قانون اساسی جدید در ۱۹۵۳ خود را به مقام ریاست‌جمهوری رساند. در سال ۱۹۵۳ با شورش‌های گسترده در شهرهای حلب و دمشق شیشکلی سرنگون شده و به فرانسه گریخت (Barzin, 1986, p. 12). با سقوط وی قانون اساسی جدید لغو و قانون اساسی ۱۹۵۰ احیا شد (Mirali, 2012, p. 21). در اوت ۱۹۵۵ شکری القوتلی با حمایت مصر و عربستان مجدداً به ریاست‌جمهوری رسید (Rodenson, 1977, p. 25). به دنبال بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ و تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم عرب و محبوبیت ناصر به عنوان قهرمان اعراب در مبارزه با اسرائیل و امپریالیسم غرب، مسئله نزدیکی و پیمان نظامی با شوروی و طرح اتحاد با مصر توسط گروه‌های سیاسی مطرح شد. در اول فوریه ۱۹۵۸ جمهوری عربی متحده به ریاست ناصر و پایتختی قاهره تشکیل شد (Soltaninezhad et al., 2017, p. 23).

^۱- Sykes - Picot Agreement

یک جانبه‌گرایی و انحصارطلبی مصر، ناهماهنگی نهادهای اجتماعی و اقتصادی دو کشور، تحقیر نظامیان و سیاسیون و مردم سوریه و رفتاری شبیه اشغالگران توسط مصری‌ها، آتش نارضایتی و خشم مردم و نظامیان و سیاسیون را شعله‌ور ساخت و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ شورش نظامی-مردمی، جمهوری عربی متحده را پس از سه سال سرنگون ساخت. با اخراج مصریان از سوریه، سرهنگ عبدالکریم النحلای که مورد تأیید اردن و عربستان بود به قدرت رسیده و جمهوری عربی سوریه تأسیس شد (Mirali, 2012, p. 27).

در هشتم مارس ۱۹۶۳ طی کودتایی توسط حزب بعث، شورایی موسوم به فرماندهی انقلاب به ریاست ژنرال امین الحافظ قدرت را در دست گرفت و یک دولت جدید با گرایش افراطی بعثی تشکیل شد (Fontaine, 1983, p. 13). پس از سرکوبی کامل مخالفان، دودستگی در داخل حزب بعث بین دو جناح سنتی محافظه‌کار و جناح تندروی چپ‌گرا به رهبری نظامیان منجر به کودتای بعثی دیگری در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ گردید که یک شورای نظامی سه نفره مارکسیست به ریاست ژنرال صلاح‌الدین روی کار آمد و میشل عفلق، ژنرال امین الحافظ و صلاح‌الدین بیطار نخست وزیر بازداشت شدند (Barzin, 1986, p. 16). بعد از شکست سوریه در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل و سرکوب فلسطینیان توسط دولت اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ (واقعه سپتامبرسیاه)، شکاف و اختلاف در حزب بعث تشدید شد که منجر به کودتای دیگری در ۱۹۷۰ توسط جناح ملی‌گرا به رهبری وزیر دفاع قدرتمند سوریه ژنرال حافظ‌اسد گردید (Bureau of Political and International Studies, 2013, p. 18). حافظ‌اسد از ۱۹۷۰ تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۰ رهبری مطلق حزب، ارتش و دولت را در دست داشت و علویان را در رأس قدرت قرار داده و با تغییر قانون اساسی رئیس‌جمهور مادام‌العمر سوریه شد. وی تمامی مخالفان را سرکوب و روابط خارجی و اقتصاد را توسعه داد. او به حمایت از چریک‌های فلسطینی ادامه داده و هیچگاه با اسرائیل سازش نکرد (Sardarnia & Kiani, 2016, p. 128). پس از حافظ‌اسد، پسر وی بشاراسد با حمایت محافظان کهنه‌کار وفادار به نظام حافظ‌اسد و تغییر در قانون اساسی در سال ۲۰۰۰ با یک همه‌پرسی و نه انتخابات به ریاست‌جمهوری رسید و تا کنون بر سر قدرت مانده است. بشاراسد نیز همان سیاست‌های پدر را ادامه داد. حکومت ۴۸ ساله خاندان اسد و علویان در قالب حزب بعث، طولانی‌ترین حکومت در تاریخ سوریه از فروپاشی عثمانی در ۱۹۱۸ تا کنون بوده است (Niakoui & Sotoudeh, 2015, p. 14).

سیاست‌های قومی‌مذهبی حکومت‌های سوریه در قبال گروه‌های قومی‌مذهبی

در دوره قیومت، فرانسه به‌طور عامدانه از آموزش مردم برای اداره امور کشور خودداری می‌کرد و تقسیم مکرر سوریه مانع از آن بود که طبقه شایسته‌ای از مدیران برای اقدام مشترک تربیت شوند (Yeldiz,

مدت‌ها پس از پایان دوره قیمومت، سوریه مستقل کشوری بود محروم از نهادهای خودگردان و وحدت منطقه‌ای. طبق سیاست امپریالیستی فرانسه لازم نبود که سوری‌ها به دولت ملی وفادار باشند. به‌رغم احساسات پان‌عربیستی، وفاداری محلی و منطقه‌ای بسیار قوی بود. با وجود استقلال کشور در سال ۱۹۴۶، سوریه هنوز یک کشور ملی نبود و رهبری سیاسی کارآمدی نداشت (Tijel, 2016, p. 14).

اعراب سنی

۹۰ درصد جمعیت سوریه عرب (Farrokh, 1969, p. 17)، و ۷۴ درصد جمعیت سنی مذهب هستند. بر این اساس قریب به ۶۷ درصد جمعیت سوریه را اعراب سنی به عنوان بدنه اصلی ناسیونالیسم عرب تشکیل می‌دادند. اعراب سنی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین گروه قومی‌مذهبی سوریه بوده و حکومت‌های سوریه عمدتاً از میان همین گروه به قدرت رسیده‌اند (Ajrloo, 2011, p. 63).

اعراب سنی در دوره قیمومیت فرانسه

تقسیم مصنوعی سوریه به مناطق قومی و مذهبی، تبلیغات تجزیه طلبانه با هدف تشدید و بزرگنمایی تفاوت‌های جغرافیایی، مذهبی و اجتماعی، تشویق هویت‌خواهی اقلیت‌ها، نتیجه سیاست کلاسیک استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» فرانسه بود که تأثیر منفی آن بر جامعه سوریه مدت‌ها پس از پایان قیمومت فرانسه ادامه داشت (Tijel, 2016, p. 28). تعمیق و تشویق تفاوت‌های اجتماعی برای تقویت تجزیه‌طلبی و اعطای خودمختاری به مناطق سکونت جمعی اقلیت‌های قومی‌مذهبی با هدف جلوگیری از اتحاد آن‌ها با اکثریت عرب سنی برای استقلال سوریه، سیاست راهبردی فرانسه بود که نفوذ جنبش ملی‌گرای عرب را محدود ساخته و از مناطق سکونت جمعی اقلیت‌ها و اطراف شهرهای دمشق، حلب، حماه و حمص دور نگه می‌داشت (Antouan & Quataert, 1991, p. 15). از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی‌مذهبی فرانسه در قبال اکثریت اعراب سنی سوریه را می‌توان مبتنی بر الگوی تکثیرگرایی نابرابر توجیه نمود زیرا شرط اصلی تکثیرگرایی مساوات‌طلبانه، رسمیت دادن به یک دولت - ملت یا جامعه ملی در یک کشور و پذیرش رسمی قومیت‌ها در چارچوب آن است (Petersen, 1980, p. 11; Williams, 1977, p. 101; Taft, 1963, p. 14)، که سیاست فرانسه کاملاً در جهت عکس آن حرکت می‌کرد (Emami, 1997, p. 16).

اعراب سنی در دوره استقلال

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی‌مذهبی حکومت‌های سوریه در دوران استقلال اعم از بعثی و غیربعثی در قبال اکثریت اعراب سنی را می‌توان بر اساس الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری با هدف یکپارچه‌سازی جامعه حول ناسیونالیسم عربی توجیه نمود. همانندسازی فرهنگی از طریق

جایگزینی ایدئولوژی سیاسی ناسیونالیسم سکولار به جای مذهب، و همانندسازی ساختاری نیز از طریق جایگزینی ساختار جدید احزاب سیاسی به جای ساختارهای سنتی عشیره‌ای و مذهبی اعمال می‌شد. کودتاهای پیاپی و دولت‌های کوتاه مدت حاکی از تشتت بیش از حد در جامعه اکثریت عرب سنی بود. این نزاع‌ها بر سر قدرت که بین اعراب سنی اتفاق افتاد ربطی به اقلیت‌های قومی مذهبی نداشت بلکه مسأله جنگ قدرت داخلی در درون جامعه عرب سنی بود (Emami, 1997, p. 22). این واقعیت مهم حاکی از این بود که بزرگترین تهدیدی برای جامعه اکثریت عرب سنی، خود این اکثریت و اختلافات ریشه دار درون آن بود و نه اقلیت‌های قومی-مذهبی. حذف اولیه اعراب متعصب سنی در این مرحله آغاز شد و اولین گروه ناراضیان و مخالفان حکومت از همین گروه به وجود آمد. حوادث بعدی نشان داد که شدیدترین و خونین‌ترین مخالفت‌ها و مبارزات را همین گروه عرب سنی که به ظاهر می‌بایست بدنه اصلی ملت عربی سوریه جدید را تشکیل دهند علیه حکومت‌های دوره استقلال داشته‌اند (Taghavi Sangdehi & Vahidfar, 2015, p. 75).

علویان

علویان از نظر مذهبی با حدود ۱۳ درصد از جمعیت کشور، بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی سوریه محسوب می‌شوند (Ajourloo, 2011, p. 67).

علویان در دوره قیمومیت فرانسه

علوی‌ها و دروزی‌ها در مناطق جغرافیایی خاصی متمرکز شده بودند و وحدت سیاسی داشتند. فرانسه از خودمختاری آن‌ها برای جلوگیری از وحدت و استقلال سوریه حمایت می‌کرد. از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی - مذهبی فرانسه در قبال علویان، مبتنی بر الگوی تکثرگرایی و برخلاف مورد اعراب سنی، در جهت تقویت اقلیت علوی بوده است. تشخیص نوع تکثرگرایی از نظر مساوات‌طلبانه یا نابرابر بودن دشوار است؛ علویان که به لحاظ قومی عرب و بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی در دل جامعه سنی مذهب سوریه بودند برای فرانسویان اهمیت استراتژیکی داشتند (Alkan, 2013, p. 17; Barzin, 1986, p. 29). در اینجا تکثر طلبی با تأکید بر اختلاف مذهبی شکل می‌گرفت. شیعیان اثنی عشری و اسماعیلیه نیز علی‌رغم اختلافات مذهبی با یکدیگر و با علویان، به دلیل احساس عدم امنیت در قبال جامعه سنی، در کنار اقلیت بزرگ علویان حرکت کرده و مشمول سیاست‌های تکثر طلبانه فرانسه قرار داشتند (Broumand, 2012, p. 19). فلسفه و ماهیت تکثرگرایی برابری طلب مبتنی بر کاهش تفاوت‌های قومی در دل یک جامعه ملی است. تکثرگرایی برابری طلب زمانی تحقق می‌یابد که با هدف احقاق واقعی حقوق اقلیت‌ها صورت گیرد (Petersen, 1980, p. 28; Taft, 1963, p. 127; Williams, 1977, p. 35). اما

رویکرد اصلی و هدف دولت قیم فرانسوی استفاده ابزاری از تفاوت‌ها و شکاف‌ها در جهت سیاست‌های استعماری‌اش به شکل تقویت علویان همزمان با تضعیف اعراب سنی صورت می‌گرفت. لذا این دو سیاست تکثرگرایی در مورد دو گروه قومی‌مذهبی در دو جهت مخالف ولی در راستای منافع فرانسه دنبال می‌شد، و نه به منظور وحدت و یکپارچگی سوریه (Broumand A'lam, 2012, p. 28). سیاست تکثرگرایی فرانسه در قبال علویان را نمی‌توان ماهیتاً تکثرگرایی برابری طلب دانست، بلکه در ظاهر برابری طلب و در باطن نابرابر بوده است. نتیجه این سیاست فرانسه دامن زدن و تداوم اختلاف عمیق و ریشه‌دار شیعه و سنی بود که در دوره عثمانی موجبات نزاع‌های خونین شده بود، به گونه‌ای که اثر این سیاست‌ها در بروز بحران‌های بعدی دوران استقلال تا به امروز ادامه داشته است. اما از سوی دیگر، در پرتو سیاست تکثرگرایی دولت قیم فرانسوی، علویان این تجربه حیاتی و ارزشمند را کسب کردند که می‌تواند در پرتو انسجام داخلی و هوشمندی و احتیاط در رویه‌ها و رفتارها، جایگاه خود را در نظام اجتماعی و سیاسی سوریه تثبیت نمایند (Alkan, 2013, p. 23).

علویان در دوره استقلال

بر اساس چارچوب نظری مارجر، سیاست حکومت‌های سوریه در قبال اقلیت علوی، در دوران استقلال، مبتنی بر الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری بر مبنای ناسیونالیسم عربی بوده است. با توجه به عرب بودن این اقلیت مذهبی بزرگ، هم آنان و هم حکومت‌ها به طور ضمنی به درک مشترکی مبنی بر همزیستی و همکاری رسیدند (Movafeghian et al., 2012, p. 13). دولت‌ها بر اساس دکترین سیاسی خود می‌دانستند از تحریک حساسیت‌های مذهبی علیه ناسیونالیسم عربی باید پرهیزند و به همان شدت که بر تشدید و تغلیظ قومیت‌گرایی عربی تأکید می‌کردند، سیاست‌های تضعیف و ترقیق تعصبات مذهبی را در قالب سکولاریسم، محور سیاست‌های مذهبی خود قرار دادند. در مقابل، علویان و به تبع آنان شیعیان و اسماعیلیه نیز که تجربه مثبتی در سیاست همکاری با دولت قیم فرانسوی برای رسیدن به خواسته‌های‌شان داشتند و از طرفی هم نگرانی‌های‌شان بابت تعصبات سنی حکومت برطرف شده بود، سیاست‌های همانندسازی بر پایه ناسیونالیسم عربی را فرصتی ایده‌آل برای نفوذ و تثبیت خود در نظام جدید سوریه یافتند. آن‌ها ضمن حفظ و استتار هویت مذهبی خود در پوسته عربیت، به طور کامل با سیاست همانندسازی حکومت تطبیق یافتند ولی در آن حل و هضم نشدند. بلکه از حداکثر ظرفیت‌های ناسیونالیسم عربی و ساختارهای اصلی آن یعنی حزب بعث و ارتش به شکلی هوشمندانه و فرصت‌طلبانه استفاده کرده و به اعماق بدنه و سپس رأس نظام نفوذ کردند (Broumand A'lam, 2012, p. 48).

علویان در ظاهر جذب همانندسازی فرهنگی شدند اما تمرکز آنان بر همانندسازی ساختاری و استفاده از ظرفیت‌های آن بود. یعنی در پوشش تسلیم و انقیاد به همانندسازی فرهنگی توانستند استراتژی خود را در بستر همانندسازی ساختاری به اجرا درآورند. تجارب آنان از دوره استعمار برای این حرکت بسیار مفید و مؤثر واقع شد (Baghaei, 2012, p. 92). تحولات بعدی سوریه از ابتدای دهه ۶۰ یعنی کمتر از دو دهه از شروع استقلال، با روی کار آمدن علویان یعنی نشان داد که برآیند سیاست‌های همانندسازی دولت‌های سوریه و حزب بعث، بیشتر از آنکه در جهت اهداف تئورسین‌های آن مبنی بر تحقق ناسیونالیسم عربی عمل کند، ظرفیت‌هایی را ایجاد کرد که در جهت منافع یک اقلیت مذهبی خاص یعنی علویان قرار گرفت و بدین طریق علویان هم ساختار و ایدئولوژی ناسیونالیستی - سوسیالیستی - سکولار حزب بعث و هم حکومت و هم ارتش را مصادره کرده و اکثریت عرب سنی و سایر مخالفان را کنار زدند و تا بدانجا قدرت یافتند که بنیان‌گذار، ایدئولوگ و پدر معنوی حزب بعث یعنی میشل عفلق را تبعید نمودند (Movafeghian et al., 2012, p. 29).

اما نتیجه سیاست همانندسازی حکومت‌ها در قبال علویان، در عین حال که منجر به قدرت یافتن آنان شد، باعث ایجاد و انباشت نارضایتی در جامعه اکثریت اعراب سنی گردید. تسلط انحصاری علویان بر کل نظام سوریه و روش دیکتاتوری حزبی آنان هیچ‌گونه ظرفیتی را برای مبارزه سیاسی و اجتماعی اعراب سنی به غیر از بازگشت به تعصبات مذهبی باقی نگذاشت که در قالب تشکیلات مذهبی اخوان المسلمین شکل گرفت. اخوان المسلمین از زمان استقلال همواره در حال مبارزه با سیاست‌های سکولاریستی حکومت‌ها بود؛ اما این بار مبارزه‌اش رنگ و بوی جنگ مذهبی علوی و سنی به خود گرفت و ایدئولوژی مذهبی - سیاسی آن روز به روز به سمت افراطی‌تر شدن پیش رفت. دولت بعثی - علوی حافظ‌اسد که ریشه‌های مخالفت‌های سیاسی، حزبی، مدنی و کودتاها را خشکانده بود با خیال راحت به سرکوب و کشتار اخوان المسلمین پرداخت. هدف حکومت از شدت عمل، در کوتاه‌مدت نابودسازی یکباره توان مخالفت سازمان‌یافته، حول تسنن سیاسی بود که به عنوان دشمن اصلی و استراتژیک آن به شمار می‌رفت. هدف دراز مدت آن هم ایجاد رعب و وحشتی عمیق در دل جامعه و رهبران مذهبی و سیاسی اهل تسنن بود که دیگر به فکر چنین مبارزاتی نیفتند. هر چند که تحولات بعد از مرگ حافظ‌اسد خلاف این را نشان داد، ولی تا زمان مرگ وی عملاً صحنه سیاسی از مبارزات جدی اعراب سنی خالی بود (Taghavi Sangdehi & Vahidfar, 2015, p. 86).

حافظ اسد به عنوان نماد، ایدئولوگ و رهبر دولت بعثی - علوی، سیاست همانندسازی فرهنگی و ساختاری نسبت به سایر اقلیت‌های قومی و مذهبی را با احتیاط و با جلوگیری از نفوذ اقلیت‌های مخالف به درون حکومت و ارتش که پایه اصلی قدرت‌اش بود ادامه داد (Barzin, 1986, p. 23; Tiejel, 2016, p. 13; Yeldiz, 2011, p. 38). دروزی‌ها و اسماعیلیان که در گذشته متحد اصلی علویان در مقابل اکثریت سنی بودند، در این زمان به عنوان رقیب محسوب شده و علویان در عین حفظ روابط مسالمت‌آمیز، آنان را عملاً از صحنه قدرت خارج ساختند (Niakoui & Sotoudeh, 2015, p. 19). اما در مورد مسیحیان و اقلیت‌های قومی آنان نظیر ارمنیان و آشوری‌ها، سیاست همانندسازی فرهنگی در قالب ایدئولوژی بعث و همانندسازی ساختاری در قالب حزب بعث و با فیلتر حزب به درون ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و اداری دنبال شد. علویان به خوبی می‌دانستند که در مقابل واکنش‌های احتمالی اکثریت سنی، به حمایت و پشتیبانی این اقلیت‌ها نیاز خواهند داشت (Masoudnia et al., 2014, p. 151). برآیند و نتیجه اعمال سیاست‌های همانندسازی فرهنگی و ساختاری حکومت‌های سوریه در دوره استقلال در نهایت منجر به تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی در جامعه سوریه گردید و نتایجی مشابه سیاست تکثرگرایی نابرابر دولت قیم فرانسوی در قبال اقلیت علوی در مقابل اکثریت سنی به بار آمد (Ahmadi Arkami et al. 2017, p. 18).

مسیحیان (عرب، آشوری، ارمنی)

اقلیت‌های مذهبی و قومی ارمنی، کرد، یهودی و مسیحیان شرقی در سوریه گروه‌های متفرقی بودند (Emami, 1997, p. 90). مسیحیان با ۱۰ درصد جمعیت سوریه دومین گروه مذهبی در سوریه بعد از مسلمانان، و دومین اقلیت قومی مذهبی بزرگ بعد از علویان می‌باشند (Ayorloo, 2011, p. 74).

مسیحیان در دوره قیمومیت فرانسه

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی - مذهبی دولت قیم فرانسوی در قبال اقلیت مذهبی مسیحی که حداقل از سه قومیت ارمنی، آشوری و عرب تشکیل می‌شد، بر اساس الگوی تکثرگرایی مساوات‌طلبانه با هدف تقویت حداکثری آنان قابل توجیه و تحلیل می‌باشد. مسیحیان از دو جنبه برای فرانسویان اهمیت استراتژیک داشتند، اول این که به لحاظ تاریخی نزدیک‌ترین قوم از نظر مذهبی و فرهنگی به فرانسویان و تنها قومی بودند که فرانسویان در مورد آنان احساس قیمومیت و حمایت واقعی داشتند. دوم اینکه مسیحیان با حدود ۱۰ درصد جمعیت سوریه، بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی بعد از علویان محسوب می‌شدند که می‌توانستند در اتحاد با علویان و کردها بلوک قدرتمندی را علیه ناسیونالیسم عربی - سنی تشکیل دهند (Tijel, 2016, p. 22). اما مسیحیان به دلیل نداشتن ساختار اجتماعی و سیاسی منسجم و

پراکندگی جغرافیایی در مناطق شهری و روستایی، برخلاف علویان، دروزی‌ها و کردها که در دوران دولت قیام فرانسوی از خودمختاری در سرزمین‌های مشخصی برخوردار شدند، از چنین موقعیتی برخوردار نبودند (Yeldiz, 2011, p. 18). هر سه قومیت مسیحی عرب، آشوری و ارمنی سابقه‌ای طولانی از ظلم و ستم حکومت سنی عثمانی در حافظه تاریخی خود داشتند. به ویژه دلیل اصلی مهاجرت ارمنه به سرزمین سوریه نسل کشی‌های آنان توسط عثمانی بود، لذا همواره از تشکیل یک بلوک اسلامی سنی مذهب واهمه داشته و از همین رو از سیاست‌های تکثرگرایی دولت قیام فرانسوی به شدت استقبال نمودند (Abrahamian, 1998, p. 15; Aktar, 2007, p. 240). اقلیت‌های ارمنی و آشوری نه تنها هیچ‌گونه انگیزه و تمایلی برای مبارزه ضداستعماری بر علیه فرانسویان نداشتند بلکه آنان را حامی خود می‌دانستند (Drinik, 1989, p. 24). برخی مسیحیان عرب در ابتدا تحت تأثیر جاذبه‌های روشنفکری قرن نوزدهم و ناسیونالیسم عربی که روشنفکران مسیحی چون نجیب عازوری و شبلی شمیم از پایه‌گذاران آن بودند گرایش ضداستعماری داشتند. ولی شواهد نشان می‌دهد که در انتخاب بین یک دولت ناسیونالیستی سنی و دولت قیام فرانسوی استعماری، جانب دولت قیام فرانسوی را می‌گرفته‌اند، لذا سازگاری با حکومت و سایر اقلیت‌های مخالف تسنن برای آنان حاشیه امنی ایجاد می‌نمود. این اقلیت همواره مورد توجه حکومت‌ها چه در دوره استعمار و چه در دوره استقلال بوده و متقابلاً هم به حکومت‌ها گرایش داشته‌اند (Enayat, 1984, p. 11). اولویت نخست مطالبات قومیتی ارمنه و آشوریان، تأمین امنیت اجتماعی از سوی حکومت بود، لذا گرایش‌ها و ادعاهای استقلال طلبانه‌ای از سوی آنان متوجه دولت قیام فرانسوی نبود. نتیجه سیاست تکثرگرایی دولت قیام فرانسوی در مورد مسیحیان اگر چه موجب جدا نگه داشتن این اقلیت از هسته مرکزی ناسیونالیسم عرب سنی شد، اما تجربه این اقلیت مذهبی از این‌گونه همکاری با حکومت، در دوران استقلال به کار آنان آمد و به یک دکترین سیاسی محکم در جامعه مسیحی سوریه تبدیل شد که دارای دو رکن اساسی بود؛ اول اینکه تا زمانی که حکومت‌های سوریه فارغ از تعصبات مذهبی اسلامی هستند با آنان دوست بوده و هیچ دلیلی برای مبارزه با حکومت وجود ندارد، بلکه می‌بایست در ساختارهای سیاسی آن حضور داشت. دوم اینکه همواره در جست‌وجوی یک ائتلاف استراتژیک ضمنی با سایر اقلیت‌ها در برابر حاکمیت اعراب متعصب سنی باشند (Tijel, 2016, p. 20). اگر اقلیت‌هایی نظیر علویان و دروزی‌ها فقط از ناحیه تعصبات مذهبی اعراب سنی تهدید می‌شدند، اقلیت‌های ارمنی و آشوری از هر دو ناحیه مذهبی و قومیتی تهدید می‌شدند (Soltaninezhad, 2017, p. 24).

مسیحیان در دوره استقلال

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست‌های قومی - مذهبی حکومت‌های سوریه در قبال اقلیت مسیحی و قومیت‌های درونی آن در دوران استقلال بر مبنای الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری قابل توجیه و تفسیر است. گرایش حکومت‌های دوران استقلال به سکولاریسم زمینه مساعدی را در پذیرش سیاست همانندسازی حکومت توسط مسیحیان فراهم آورد. این حکومت‌ها هم نسبت به اقلیت مسیحی حساسیتی نداشته و آنان را در همانندسازی ساختاری خود به راحتی می‌پذیرفتند. مسیحیان از این فرصت در جهت کسب هر چه بیشتر حقوق فرهنگی، اجتماعی و مدنی و امتیازات خاص و حضور در ساختار احزاب عربی و ارتش و ادارات حداکثر استفاده را بردند (Niakoui & Sotoudeh, 2015, p. 25). اساساً مسیحیان به دنبال استقلال یا خودمختاری سرزمینی در سوریه نبودند زیرا ددرسرها و عواقب آن را بیشتر از منافع‌اش می‌دانستند و لذا تبعیت و همکاری با حکومت و کسب امتیاز از این طریق را استراتژی خود قرار دادند. از سوی دیگر، میشل عفلق بزرگ‌ترین تئوری پرداز ناسیونالیسم جدید و ایدئولوگ حزب بعث حتی پس از تبعید، مورد احترام بعثیان قرار داشت، و این امر یک امتیاز برای جامعه مسیحیت بود که نگاه مثبت حکومت بعثی‌ها را به این اقلیت تقویت می‌نمود (Masoudnia et al. 2014, p. 163). پیوندهای مسیحیان با حکومت به لحاظ فرهنگی و ساختاری چنان عمیق و مستحکم شد که حتی پس از تبعید میشل عفلق، همچنان به صورت قومیتی وفادار به حکومت باقی ماندند. از سوی دیگر حکومت خاندان اسد نیز از این اقلیت قومی مذهبی در کنار اقلیت‌های علوی و دروزی در جهت مهار قدرت اعراب سنی به خوبی استفاده نموده است (Soltaninezhad, 2017, p. 27).

کردها

کردها، ۹ درصد جمعیت سوریه را تشکیل داده و دومین قومیت بزرگ بعد از اعراب در سوریه هستند که از نظر مذهبی اهل تسنن می‌باشند (Ayorloo, 2011, p. 76).

کردها در دوره قیمومیت فرانسه

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی مذهبی دولت قیم (فرانسه) در قبال کردها را می‌توان بر مبنای الگوی تکثرگرایی نابرابر توجیه و تفسیر نمود. برای فرانسه کردها به عنوان یک قومیت نژادی که اعراب و ترک‌ها حساسیت بسیار زیادی نسبت به آن‌ها داشتند و به لحاظ جغرافیایی در مرزهای چهار کشور از جمله دو کشور رقیب سوریه یعنی عراق (تحت سلطه انگلیس) و ترکیه پراکنده بودند از اهمیت استراتژیکی زیادی برخوردار بودند. سیاست‌های قومی مذهبی فرانسه در مورد علویان، دروزیان و مسیحیان صرفاً با هدف اختلاف افکنی و جلوگیری از استقلال سوریه برپایه ناسیونالیسم عربی - سنی، جهت‌گیری

شده بود، اما سیاست تکثرگرایی فرانسه در مورد کردها به گونه‌ای اعمال می‌شد که کارکردی سه‌وجهی هم علیه ناسیونالیسم عربی- سنی در سوریه و هم علیه ترکیه و عراق (تحت قیمومت انگلیس) داشته باشد. اهمیت این مسئله وقتی تشدید می‌شد که سیاست قومی‌مذهبی انگلیس در همان دوران درست عکس سیاست‌های فرانسه و در جهت تقویت ناسیونالیسم عربی در عراق بود که به تشدید ناسیونالیسم عربی در سوریه کمک می‌کرد و کردها نیز تحت فشار شدید حکومت‌های ناسیونالیست عراق و ترکیه قرار داشتند. لذا سیاست قومی‌مذهبی فرانسه در مورد کردها از ویژگی و پیچیدگی بیشتری نسبت به سایر اقلیت‌ها برخوردار بود (Yeldiz, 2011, p. 21). سیاست قومی‌مذهبی فرانسه در قبال کردها مبتنی بر تکثرگرایی نابرابر ولی در جهت حمایت و تقویت سیاسی و اجتماعی هرچه بیشتر کردها، تا مرحله اعطای خودمختاری کامل بود. فرانسه همچنین به جذب آنان در ارتش فرانسه و تربیت افسران پرداخت تا جایی که سرهنگ حسنی زعیم و سرهنگ ادیب شیشکلی که در دوره استقلال با کودتا به قدرت رسیدند در ارتش فرانسه خدمت و رشد کرده بودند. از سوی دیگر به شکلی غیررسمی و پنهانی پشتیبانی‌های سازمان‌یافته‌ای در جهت احیای زبان و فرهنگ کردی به عمل آوردند که به نوبه خود در ایجاد و تقویت هویت قومی مستقل کردها، که برخلاف اعراب از سابقه روشنفکری قرن نوزدهمی بی‌بهره بودند، بسیار مؤثر بود. با توجه به سنی بودن کردها تمرکز سیاست تکثرگرایی فرانسه در جهت اصالت و رجحان دادن به هویت قومی نسبت به هویت مذهبی کردها بود. به عبارتی در بین هویت دوگانه قومی و مذهبی کردها نیز شکاف و فاصله به نفع قومیت ایجاد می‌نمود (Tijel, 2016, p. 27).

فشارهای دولت‌های عراق و ترکیه بر کردهای سرزمین خود، موجب تقویت ناسیونالیسم کردی و تشکیل احزاب سیاسی نیرومند توسط نخبگان و روشنفکران کرد و سازماندهی اجتماعی و سیاسی و نظامی کردها در این کشورها گردید. فرانسه می‌خواست از این ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی در جهت تقویت کردهای سوریه هم در برابر استقلال عربی سوریه، و هم در تقویت پشت جبهه کردهای عراق و ترکیه علیه حکومت‌های‌شان استفاده کند. در عین حال به هیچ‌وجه مایل نبود که کردهای سوریه جذب تشکیلات سیاسی کردهای این کشورها شوند. زیرا ناسیونالیسم کردی که می‌توانست کردهای این چهار کشور را با هم متحد کند، برای فرانسه شمشیر دولبه‌ای بود که به همان اندازه که برای انگلیس و ترکیه خطرناک بود می‌توانست فرانسه را نیز تهدید کند. حرکت در چنین مرزهای باریکی از ملاحظات سیاسی، سیاست- گذاری قومی- مذهبی فرانسه در قبال کردها را دچار نوعی تناقض و بسیار غامض و پیچیده می‌نمود. در نهایت سیاست تکثرگرایی فرانسه اثر خود را در احیا و تقویت هویت قومی، فرهنگی، زبانی و اجتماعی

کردهای سوریه بر جای گذاشت، و به تشدید و تعمیق شکاف‌های قومیتی بین اعراب سنی و کردهای سنی علی‌رغم مذهب مشترک‌شان انجامید. از آن پس کردهای سوریه به عنوان جامعه‌ای متمایز از نظر قومی و فرهنگی از سایر اقوام سوریه و همچنین منفک از جامعه کردهای کشورهای همجوار موجودیت و موضوعیت پیدا کردند و به اقلیتی رقیب برای اعراب سنی (که تا پیش از این با آن‌ها تخصم فرهنگی و قومی نداشته و حتی علیه عثمانی با یکدیگر همکاری‌هایی هم داشتند) تبدیل شدند. سیاست تکثرگرایی فرانسه بیشترین خسارت را به سرنوشت و آینده کردهای سوریه وارد نمود. در دوران استقلال که ناسیونالیسم عربی به قدرت رسید، کردها تاوان این سیاست و حمایت‌های آشکار و پنهان فرانسه را به سنگین‌ترین شکل پرداختند (Emami, 1997, pp. 92-93).

کردها در دوره استقلال

می‌توان گفت که سیاست‌های قومی مذهبی حکومت‌های سوریه در دوران استقلال در قبال کردها، با الگوی همانندسازی فرهنگی شروع و به تکثرگرایی نابرابر به شدیدترین اشکال آن یعنی استعمار داخلی و سپس اخراج و نابودسازی ختم گردید. این پدیده استثنایی فقط در مورد کردها به وقوع پیوست. همانندسازی فرهنگی مقدمه همانندسازی ساختاری آنان بود. دستاورد پذیرش همانندسازی فرهنگی کسب حقوق و هویت شهروندی و مجوز ورود به ساختار اجتماعی - سیاسی جدید بود. همانندسازی کردها در قالب سیاست تعریب (عرب‌سازی قومی که عرب نیست) به صورت ممنوعیت استفاده از زبان کردی و اسامی کردی، منع برگزاری مراسم فرهنگی کردی، سنت‌ها، تحصیل، موسیقی، چاپ و انتشارات، حقوق مدنی، حقوق سیاسی، تابعیت، اشتغال و محرومیت اقتصادی، تصرف و مصادره زمین‌های کشاورزی و مسکونی، جابجایی اجباری و نظائر آن با روش‌های توأم با زور و خشونت اعمال می‌شد و موجب سلب حقوق اولیه انسانی کردها می‌گردید (Yeldiz, 2011, p. 24). مطابق چارچوب نظری مارجر، سیاست تعریب به هیچ وجه با تکثرگرایی برابری طلب سازگار نیست. البته در مقاطعی کوتاه که فضای سیاسی و اجتماعی سوریه قدری باز می‌شد، کردها آزادی عمل نسبی یافته تا مرحله راه یابی به پارلمان هم پیش می‌رفتند و یا اینکه به مرتبه عالی‌ترین مرجع مذهب تسنن مورد قبول اعراب سنی هم رسیدند ولی همه اینها در سایه وابستگی به حکومت و در مقطعی محدود اتفاق افتاد (Emami, 1997, p. 103).

کردها در هیچ کدام از ساختارهای حزبی و ارتش جایگاهی نداشتند و درهای همه این ساختارها به روی آنان بسته بود. حتی کردهای موجود از قبل در ساختارهای نظامی و اداری نیز پاکسازی شدند. کردها از دوران قیمومت در نتیجه سیاست‌های تکثرطلبانه افراطی فرانسوی‌ها در تقویت آن‌ها، زیر ذره بین بدگمانی و سوءظن ناسیونالیست‌های عرب قرار داشتند و به عنوان اقلیت رقیب یا بیگانه‌ای که همواره

تحت هدایت کشورها و قدرت‌های دیگر خصوصاً همسایگان رقیب هستند، قلمداد می‌شدند. کردها در نتیجه سیاست‌های همانندسازی انگلیس در عراق و سیاست‌های تکثرگرایی فرانسوی در سوریه به دشمنان احتمالی حکومت‌های مرکزی ناسیونالیستی عربی- سنی بدل شده بودند. در این دوران یک مدل سه وجهی از بدگمانی و دشمنی شامل دشمنی عراق و سوریه و دشمنی عراق با کردهایش و دشمنی سوریه با کردهایش به وجود آمد. کردها به دلیل پیوستگی قومیتی و جغرافیایی‌شان با کردهای سه کشور دیگر، برخلاف سایر گروه‌های قومی مذهبی سوریه، صرفاً یک اقلیت داخلی محسوب نمی‌شدند. این پیوستگی با سایر کردها، وضعیت کردها در دوران استقلال را دچار همان پیچیدگی و ابهام و تناقض زمان استعمار فرانسه می‌کرد. زیرا رقابت سوریه با ترکیه و عراق و خصومت حکومت‌های این کشورها با کردها همواره عوامل تعیین کننده در سیاست‌های قومی مذهبی حکومت‌های دوران استقلال در قبال کردهای سوریه بوده است (Tijel, 2016, p. 33).

کردها از امتیاز عرب بودن که سایر اقلیت‌ها نظیر علوی‌ها و دروزی‌ها از کریدور آن به ساختار قدرت سیاسی و نظامی راه یافته بودند، برخوردار نبودند که حداقل در سایه هویت عربی به حداقل حقوق شهروندی در سوریه دست پیدا کنند. این مسئله کردها را به صورت بزرگترین اقلیت قومی از نظر جمعیت و پایین‌ترین قومیت از نظر حقوق شهروندی تبدیل نمود. در حقیقت در دوران استعمار پل عربیت پشت سر علویان و دروزی‌ها برای بازگشت به درون ناسیونالیسم عربی خراب نشده بود، اما برای کردها اساساً چنین پلی وجود نداشت. این است که علی‌رغم اینکه هر سه اقلیت از خودمختاری در دوران استعمار فرانسه برخوردار شدند ولی کردها نتوانستند به درون جامعه عربی سوریه بازگردند و حتی مسئله دین سنی هم که زیر سایه ناسیونالیسم عربی جدید رنگ باخته بود برای ورود آنان به جامعه سوریه راهی باز نکرد. برآیند این سیاست‌های قومی مذهبی حکومت‌های دوره‌های استعمار و استقلال به نقطه‌ای رسید که کردهای سوریه که فاقد هر گونه تشکیلات سیاسی و اجتماعی منسجم بوده و به ساختار سیاسی اداری و نظامی کشور هم راه نداشتند و از حمایت هیچ کشوری در منطقه و جهان برخوردار نبودند، به محروم‌ترین و تنهاترین اقلیت این کشور تبدیل شدند. حد تنهایی و فقدان قدرت کردها در دوران استقلال را از این مسئله می‌توان درک کرد که اولین و سومین دیکتاتور نظامی سوریه یعنی سرهنگ حسنی زعیم و سرهنگ ادیب شیشکلی هر دو کرد بودند ولی این مسئله نه تنها امتیازی برای کردها نبود (برخلاف علویان) بلکه این دو دیکتاتور از هیچ کوششی برای فشار به کردها فروگذار نکردند (Yeldiz, 2011, p. 29).

فشار دولت‌های سوریه در جهت مهاجرت اجباری کردها به سمت ترکیه (جایی که درها به روی آنها بسته بود) و سایر کشورها به گونه‌ای که شکل مستقیم اخراج نداشته باشد و سلب تابعیت از برخی از آنها دقیقاً در راستای همین سیاست تکثرگرایی نابرابر اعمال شده است. محتمل است که اگر بیم فشارهای بین‌المللی یا احتمال واکنش شدید کردهای کشورهای همسایه و یا سایر کشورها نبود، دولت‌های مستقل سوریه به پاکسازی قومی کردها هم متوسل می‌گردیدند (Tijel, 2016, p. 45).

نتیجه‌گیری

بر اساس چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی‌مذهبی دولت قیم فرانسوی مبتنی بر الگوی تکثرگرایی نابرابر در جهت تقویت اقلیت‌های قومی‌مذهبی به‌منظور ممانعت از استقلال سوریه بر پایه ناسیونالیسم عربی-سنی بود. از سوی دیگر، سیاست قومی‌مذهبی دولت‌های دوران استقلال اعم از بعثی و غیربعثی، مبتنی بر الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری در مورد اکثریت عرب سنی و اقلیت‌های قومی‌مذهبی با تأکید بر ناسیونالیسم افراطی عربی توأم با سکولاریزم به عنوان محور وحدت و استقلال کشور بوده است. این سیاست موجب رانده شدن افراد مذهبی سنی از ساختار سیاسی و اجتماعی سوریه و تشکیل هسته اصلی معارضة با حکومت بر محور مذهب‌گرایی افراطی گردید. در دوران پس از استقلال، سیاست تکثرگرایی نابرابر در قبال کردها به شکل همانندسازی و اخراج و نابودسازی ظاهر شد. ریشه‌ها و علل اصلی ایجاد شکاف بین حکومت و این گروه‌ها را باید در سیاست‌های قومی‌مذهبی دولت قیم فرانسوی و دولت‌های دوره استقلال جستجو نمود. نکته مهم این است که سیاست فرانسویان مشخصاً در جهت تجزیه و عدم استقلال سوریه بود؛ ولی سیاست‌های قومی‌مذهبی دولت‌های دوره استقلال با هدف تقویت هر چه بیشتر استقلال و انسجام و اتحاد جامعه اتخاذ می‌شد، ولی به دلیل بهره‌گیری از روش‌های نامناسب نتایجی کاملاً معکوس به بار آورد و بیش از پیش منجر به تشدید شکاف‌های قومیتی و مذهبی گردید. به سخن دیگر، سیاست‌های قومی‌مذهبی دولت‌های دوران استقلال با هدفی کاملاً متضاد ولی عملاً در تداوم با سیاست‌های فرانسه حرکت کرده و ناخواسته اهداف آن را در تجزیه اجتماعی و سیاسی سوریه بر پایه قومیت و مذهب دنبال نموده است. دلیل این امر را می‌توان در تعصب بیش از حد ناسیونالیسم افراطی عربی دانست که منجر به از بین رفتن عقلانیت در اداره کشور و جامعه در دوران استقلال گردید. کلیه عقاید سیاسی و ایدئولوژی‌های جدید که در ترکیب و التقاط با ناسیونالیسم افراطی عربی تئوریزه شدند نظیر سوسیالیسم و سکولاریسم، ناصریسم، ضدیت با امپریالیسم غرب و اسرائیل در خدمت تشدید این تعصب حرکت کرده‌اند. این روند در دوران حکومت خاندان اسد که ملقمه‌ای از

ایدئولوژی بعث و قومیت‌گرایی علوی و دیکتاتوری حزبی بود تشدید شد و ایدئولوژی اصلی معارضه با حکومت را به سمت افراطی‌گری مذهبی و خشونت‌های بی‌سابقه به نام مذهب سوق داد.

شکاف‌ها و تنش‌های قومی و مذهبی موجود در سوریه سبب شد که وقتی در پی بهار عربی در ۲۰۱۱ و پس از سرنگونی رژیم‌های دیرپای اقتدارگرا در تونس و مصر، اعتراضات خیابانی برای تغییرات سیاسی در سوریه آغاز شد، این تظاهرات به سرعت به سمت یک جنگ مذهبی منحرف شود. اعتراضات نخست از شهرهای سنی‌نشین عرب در جنوب سوریه آغاز شد که تحت تأثیر همزبانان خود در سایر کشورهای عربی به اعتراضات خیابانی پرداخته بودند. اما شرایط داخلی متأثر از شکاف‌های مذهبی راه‌های مسالمت‌آمیز مواجهه با بحران را بسته بود. بدین ترتیب، اعتراضات خیابانی به سرعت به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل شد که از مناطق عرب‌زبان آغاز شد و سپس مناطق کردنشین را هم که از دیرباز از تبعیضات قومی رنج می‌برد در بر گرفت. در پی بهار عربی، گسل‌های مذهبی و قومی که به سبب سیاست‌های دولت‌های حاکم بر سوریه نزدیک به یک قرن تحت فشار بودند فعال شدند و جنگی را بوجود آوردند که اکنون وارد نهمین سال خود شده است. تداوم این جنگ البته محصول مداخله ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای نیز بوده است که بیشتر پژوهش‌گران به آن اذعان داشته‌اند.

References

- Abrahamian, A. (1998). *Iran Between Two Revolutions - Part I; historical background*, Translation by Ahmad Golmohammadi, Mohammad Ibrahim Fatahi. First Edition. Nei Publishing. (in Persian)
- Ahmadi Arkami, A.; Heidari, G., & Faraji Rad, A. (2017). Explaining the Situation of the Syrian Alevis After the Crisis, *Quarterly Geography of Territory*, 56, 1-21. (in Persian)
- Ajorloo, H. (2011). Evolutions: roots and perspectives, *Middle East Studies Quarterly*, 3, 55-77. (in Persian)
- Aktar, A. (2007). Debating the Armenian Massacres in the Last Ottoman Parliament, November-December 1918. *History Workshop Journal*, 64, 240. (in Persian)
- Alkan, N. (2013). *World War I and its aftermath the Middle East*, Translation by Manouchehr Amirpour, Goethe Institute, Thought and Art, November. (in Persian)

- Almoalem, W. (1985). *Intimidation and Exposure*. Damascus: Babel Publishing Company. (in Arabic)
- Antouan, R. D., & Quataert, D. (1991), *Syria: Society, Culture and Polity*, New York: State University of New York press.
- Baghaei, M. (2012). 'The Nusayriyah sect (Alawites) among the sources of Islamic sects', *Habl al-Matin Quarterly*, 1, 83-98. (in Persian)
- Barth, E. A., & Noel, D. L. (1972). Conceptual Frameworks for The Analysis of Race Relations, *Social forces*, 50, 333-48.
- Barzin, S. (1986). *Political transformation in Syria*, Tehran, Public Corporation. (in Persian)
- Broumand A'lam, A. (2012). *Syrian Alawite Society: From genesis to twentieth century*, Tehran: Amir Kabir Publications. (in Persian)
- Bureau of Political and International Studies (2013). *Getting to know Syria*, Tehran: Pars Book. (in Persian)
- Dehghan, Y.; Ketabi, M., & Jafarinejhad, M. (2016). Ethnic-Religious differences and its influence on the formation and growth of radicalism in Syria, *Quarterly journal of international political research*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 29, 97-128. (in Persian)
- Drinik, J. P. (1989). *Middle East in the twentieth century*, Tehran: Javidan Publications Organization. (in Persian)
- Emami, M. A. (1997). *Policy and government in Syria*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing Institute. (in Persian)
- Enayat, H. (1984). *A Survey on Arab Political Thought*, Tehran: Amirkabir Publications Institute. (in Persian)
- Farrokh, O. (1969). *The Illustrated History of Islam*, Translation by Mohammad Ali Shirazi. Tehran: Ganjineh. (in Persian)
- Fontaine, A. (1983). *One bed and two dreams*, Translation by Abdolreza Hooshang Mahdavi, Tehran: Nashreno, 99. (in Persian)
- Furnivall, J. S. (1948). *Colonial Policy and Practice*, Cambridge: Cambridge University Press. (in Persian)

- Ghezelsofla, M. T., & Habibi Raziabad, A. (2016). Impact of globalization on ethnic specialisms in the Middle East (case study: Turkey, Iraq and Syria), *Politics Quarterly*, 46(4), 979-994. (in Persian)
- Gorden, M. M. (1975). Toward a General Theory of Racial and Ethnic Group Relations, in N. Glazer and D. P. Moynihan (eds) *Ethnicity: Theoty and Experience*, Cambridge, Mass, Harvard University Press.
- Hechter, M. (1998). *Theories of Ethnic Relations*, New York.
- Lijphart, A. (1977). *Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration*, New Haven: Yale University Press.
- Lyman, S. (1974). *Chinese Americans*, New York: Random House.
- Marjer, M. (1998). Ethnic policy, Translation by Asghar Eftekhari, *Strategic Studies Quarterly*, 1(1), 153-182. (in Persian)
- Masoudnia, H.; Mehrabi Koushki, R., & Kiani, N. (2014). Investigating the Relationship between National and Ethnic Identity: A Case Study of Tehran University Students' *Socio-Cultural Development Studies*, 2, 139-165.
- Mirali, M. A. (2012). *The challenge of tradition and modernity in Syria and Lebanon*, Qom: Boostan Institute of Books (Center for Publishing Islamic Propaganda Office in Qom Seminary). (in Persian)
- Movafeghian, P.; Ahmadi, S. A., & Azimi, Y. (2012). Syrian changes; Investigating and evaluating the geographical arrangement of internal forces and their external orientation, *Practical Geosciences Research*, 27. (in Persian)
- Niakoui, S. A., & Sotoudeh, A. (2015). The nature of the Saudi strategy against the Islamic Revolution in the Syrian-Iraqi conflict, *Journal of Islamic Revolution Research*, 17. (in Persian)
- Petersen, W. (1980) Concepts of Ethnicity, in S. Ternstrom (ed.) *Hardvard Encyclopedia of American Ethnic Groups*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Rajabi, S. (2012). Analyzing Syria's Position and Strategic Role in Regional and International Relations, *15 Kordad Quarterly*, 19. (in Persian)

- Rodenson, M. (1977). *Israel and the Arabs*, Translation by Ebrahim Danaee, Tehran: Kharazmi Publishing. (in Persian)
- Rouhi, N. (2010). The Middle East policy of the Zionist regime and ethnic-religious minorities, *Afaq Security Quarterly*, 3(8), 77-102. (in Persian)
- Sardarnia, KH., & Kiani, F. (2016). Analysis of the Syrian crisis from the perspective of social gaps, *Political Sociology of the Islamic World*, 4(1), 111-132. (in Persian)
- Seal, P. (1965). *The Struggle for Syria*, Oxford: Oxford University Press.
- Shibutani, T., & Kwan, K. M. (1965). *Ethnic Stratification: A Comparative Approach*, New York: Macmillan.
- Smith, A. D. (1986). *The Ethnic Origin of Nations*. New York: Basil Blackwell.
- Soltaninezhad, A.; Najafi, M., & Zobeidi, Z. (2017). *Analytical review of the Syrian crisis: backgrounds, actors and perspectives 2017-2011*, Tehran: Daneshgar Publishing. (in Persian)
- Taft, R. (1963). The Assimilation Orientation of Immigrants and Australians, *Human Relations*, 16, 276-93.
- Taghavi Sangdehi, L., & Vahidfar, S. (2015). Investigating the role of the Ekhvan Al Moslemin in Syrian political developments (1954-2015), *Kharazmi Journal - Quarterly Scientific Journal*, 73-98. (in Persian)
- Tijel, J. (2016). *Syrian Kurds*, Translation by Sedaghat Hayati, Tehran, Contemporary look publishing. (in Persian)
- Van den Berghe, P. L. (1981) *The Ethnic Phenomenon*, New York, Elsevier.
- Wagley, C. ND Harris, M. (1958). *Minorities in the New World: Six Case Studies*, New York: Colombia University Press.
- Williams, R. M., Jr. (1977). *Mutual Accommodation: Ethnic Conflict and Cooperation*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Wilson, W. J. (1973). *Power, Racism, and Privilege*. New York: Free Press.
- Yeldiz, K. (2011). *Syrian Kurds: Forgotten Nation*, Tehran: State Department Political Studies Bureau. (in Persian)

- Yinger, J. M. (1985). Assimilation in the United States: The Mexican-Americans, in W. Connor (ed.) *Mexican –Americans in Comparative*, Washington DC: Urban Institute Press.
- Zareaan, A. (2013). The typology of social gaps in Syria, *Strategic Studies of the Islamic World*, 56, 5-46. (in Persian)